



۲۰۱۸/۰۸/۱۷

لینا روزبه حیدری

ستایش

نه خراباتیم و شوق خرابات مراست

نه می و ساقی و میخانه مناجات مراست

نه بکف سبحة و در دل همه بغض و کینم

نه چو زاهد به لبم ورد و به دل بی دینم

** * **

نه چو درویش که در بند سرایت باشم

نه ملنگم که ز تو کاسه گدایت باشم

نه به مسجد و کلیسا به درت دست دعا

نه پی پرده پلیدی و برون مرد خدا

** * **

من تو را در تپش قلب یکی مور سیاه

من تو را در رگ گلبرگ و نفس های گیاه

من تو را در فر پرواز کبوتر از جال

من تو را در گذر روز و مه و ساعت و سال

** * **

من تو را در پس هر موج خروشان و روان
من تو را در کف هر کودک و هر پیر و جوان
من تو را در بر هر رنگ و ز خود بیرنگی
من تو را در پی هر شادی و هر دلتنگی

** * **

من تو را در تن هر کون و مکان میبینم
من به هر خلقتی از عشق نشان می بینم
من خود از خویش در این دیر کهن باخبرم
من خودم خلقت محبوب، خودم یک اثرم

** * **

ما چه بیهوده تو را در پی جا می جوئیم
گنج در خانه و ما گرد سرا می جوئیم
بی شک هر خلقت تو از تو نشانشست به ما
همه او، چه در این کون و مکانست به ما

** * **

